

## فلج اراده

بهبه نخجوانی

یکصد سال پیش، در گرماگرم جنگی که قرار بود پایان همه جنگ‌ها باشد، و در عوض، آغاز جنگ‌های جهانی در تاریخ بشر شد، عبدالبهاء، فرزند بنیانگذار آیین بهائی، تصویری از آن ارائه داد که نمودارِ نکبت و فلاکت آن روزگار بود و مناسبت آن با این زمان همچنان برقرار و برجاست:

جهان در جنگ و جدال است و نوع انسان در نهایتِ خصومت و وبال. ظلمتِ جفا  
احاطه نموده و نورانیت وفا پنهان گشته. جمیع ملل و اقوام عالم چنگ تیز نموده و با  
یکدیگر جنگ و ستیز می‌نمایند. بنیان بشر است که زیر و زبر است.

توصیفی که عبدالبهاء از خشونتِ جهانگیرِ حاصل از جنگ کرده و تصویری که از نتایج ویرانگرِ آن ارائه داده بر ما آشنا و بر زمان ما نیز منطبق است، و روان‌مان را همچنان آشفته می‌دارد:

هزاران خانمان است که بی‌سر و سامان است. در هر سالی هزاران هزار نفوس در  
میدانِ حرب و جدال آغشته به خاک و خون است و خیمه‌ی سعادت و حیات  
منکوس و سرنگون.

مسئولیت اولیه‌ی این کشتار و خون‌ریزی و «سرنگونی خیمه‌ی سعادت» - که عبدالبهاء بی‌هیچ مجامله‌ای آن را بر  
دوش پیشوایانِ شاخ و شانه‌کشِ زمان می‌نهد- هنوز با دقتی هولناک و در عین حال سُخره‌آمیز در ذهن انسان  
طنین‌انداز است:

سروران سرداری نمایند و به خون‌ریزی افتخار کنند و به فتنه‌انگیزی مباحات نمایند.  
یکی گوید که من شمشیر بر رِقابِ امتی آختم و دیگری گوید مملکتی با خاک  
یکسان ساختم و یکی گوید من بنیاد دولتی برانداختم. این است مدارِ فخر و مباحات  
بین نوع بشر!

چه شد که به دلخواه خود راهی به سوی سنگر پیش گرفتیم؟ چرا این چنین به رضا و رغبت با رُپرُپه‌ی طبلِ مرگ به  
میدانِ هلاک راه سپردیم؟ هر چند در ابتدا ما را دروغ و تبلیغات واهی رهبران به دستاویزِ روحیه و رفتارِ قبیله‌ای  
فریفت، شاید ما خود نیز بر اغفال خویش همت گماشتیم؛ شاید ما نیز سهمی از این مسئولیت را بر دوش می‌کشیم که  
می‌پنداشتیم «جنگ ملت‌ها» آن قابلیت را داراست که «عظیم» باشد.

و شاید بیست سال پس از آن، هنگامی که افتان و خیزان خود را در آغوش جنگ جهانی دوم انداختیم، مسئولیت آن نیز بر عهده‌ی ما بود. بیش از ده سال از رونقِ فاشیسم و بیگانه‌هراسی می‌گذشت که وارد جنگی شدیم که روس‌ها «وطن‌دوستانه» خوانده و متفقین خوش‌باورانه «ساختگی» انگاشته بودند و می‌پنداشتند تا میلادِ مسیح خاتمه خواهد یافت. تنها پس از بیداریِ ما از کابوسِ جمعی‌مان بود که دریافتیم تا چه حد مات و منگ بوده‌ایم.

اکنون هم به نظر می‌رسد یک بار دیگر داریم خواب‌گردی می‌کنیم. نه، دیگر راه‌پیمایی نظامی نمی‌کنیم، رژه نمی‌رویم، اما اندک اندک به سوی چیزی می‌رویم که نه «ساختگی» خواهد بود و نه «عظیم»، اما به احتمال زیاد ملی‌گرایی و وطن‌دوستی را، و حتی جهان را پایان خواهد داد. اگر کنار بکشیم و کار به کاری نداشته باشیم و بگذاریم حوادث همچنان روی بدهد، جنگ جهانی سوم، چنان که «راسل هوبن» در ویران‌شهرِ رُعب‌انگیزش «ریدلی واکر» پیش‌بینی کرده «آن بزرگه» خواهد بود.

چنین می‌نماید که جنگ‌های جهانی همواره با رخوت همگانیِ جهانیان هم‌زمان است.

تاریخ‌نویسانِ بسیاری درباره‌ی علل جنگ قلم زده‌اند. مصلحانِ اجتماعی بی‌شماری صلاهی صلح سر داده، و دلایل محکمی برای آن اقامه کرده‌اند. اما اندک بوده‌اند تحلیل‌گرانی که درباره‌ی جنگ، حس بیچارگی و درماندگی‌ای را که دام‌نگیر رهبران می‌شود، و منگی و رخوتِ عامی که جمعیتِ بشری را مبتلا می‌سازد، تحلیل کنند. شمار کمی به دنبال کشف منشاء یا رفعِ فلجِ عزم و اراده بوده‌اند- عارضه‌ای که بارها ما را به لبه‌ی پرتگاه کشانده و در غرقابِ بلا انداخته است.

به‌راستی چیست که در مواردی از این دست اراده‌ی ما را سست و ناتوان می‌سازد؟ چیست که وجدان‌مان را به خواب می‌برد و باعث این رخوتِ اخلاقی می‌شود؟ هانا آرنت آن را «روزمَرگی و ابتدالِ شر» خواند، حالتی که توانِ ما را چنان بی‌حس و کریخ می‌کند که می‌گذارد، با مصونیت و فارغ از بیم هرگونه مجازاتی، بر یکدیگر و بر جهان قساوت و ستم بی‌امان روا داریم. اما شرایطِ پیشینی که به ایجاد این شرایطِ روحی و اخلاقی یا عدم آن می‌انجامد، کدام است؟ چیست که از ما ماشین‌های آدم‌نمایی می‌سازد که نتوانند میان صواب و خطا، میان خوب و شر تفاوتی قائل شوند؟

بیش از سی سال پیش، در ماه اکتبر سال ۱۹۸۵، بیت‌العدل اعظم (شورای بین‌المللی بهائی)، در بیانیه‌ای با عنوان «وعده‌ی صلح جهانی» به مردم جهان درباره «فلجی در عزم و اراده» هشدار داد که ما را بی‌هیچ امان به سوی جنگ پیش می‌راند. به گفته‌ی آن مرجع، از جمله عواملی که این اوضاع را باعث شده وطن‌پرستیِ لگام‌گسیخته، تعصبات نژادی، گرایش به مادیات - و جالب‌تر از این‌ها- نبودِ واژگانِ مناسب و غیابِ زبانی است که بتواند معنای صلح را در زمان ما از نو تعریف کند:

ریشه‌ی این عجز و ناتوانی... در این پندار نهفته است که بشر بالذات جنگجو و ستیزه‌خوست، و لذا حاضر نیست برای حفظ مصالح نظم جهانی از منافع خصوصی

ملی دست بردارد، و نمی‌خواهد برای تأسیس یک حکومت جهانی، با همه‌ی مزایایی که دارد، با جرئت دست به کار شود. علت دیگر آن است که جمهورِ خلاق که اکثر بی‌خبر و تحت انقیادند، نمی‌توانند به اظهار این آرزو پردازند که طالب نظم جدیدی هستند که در سایه‌اش با سایر مردم جهان در صلح و آرامش و رفاه به سر برند.

زبان و تحرک پیوند تنگاتنگی با هم دارند تا آنجا که موجب شگفتی نخواهد بود اگر دریابیم که وقتی در موردی از ابراز نظر و اندیشه‌ای ناتوان باشیم، احتمالاً راه اجرای آن نیز مسدود می‌شود و ناتوانی در بیان روشن آرزو، ممکن است عزم و اراده‌ی ما را برای رسیدن به آن سست و کم‌توان سازد. مسلماً برای ترتیب شیوه‌ای اثربخش و مفید، هیچ کلامی و واژگانی نیافته‌ایم که بتواند ستیز و اختلافات هولناکی که جهان امروز را در بر گرفته، پایان دهد یا دست کم آن را مهار و محدود کند.

در طول نیم قرن گذشته شاهد بوده‌ایم که بر اثر جنگ، بیش از ۵۰ میلیون نفر در سراسر جهان جان خود را از دست داده‌اند. تنش‌های قومی، زد و خوردهای مربوط به مواد مخدر، تعصبات عقیدتی و نزاع و کشمکش‌های بومی و ارضی بسیاری از کشورها را در کام خود فرو کشیده است. به عنوان مثال: هندوستان، پاکستان، اسرائیل، فلسطین، لبنان، کلمبیا، نیکاراگوئه، شیلی، پرو، ترکیه، ارمنستان، آذربایجان، چین، روسیه، اوکراین، بالکان، سودان، مالزی، سنگال، نیجریه، مصر، موزامبیک، کنگو، رواندا، آنگولا، ایران، عراق، افغانستان، سوریه، یمن، میانمار، و فیلیپین. تنها در عرض سال گذشته، روزانه ۱۰ هزار نفر یا بیشتر در این کشورها به هلاکت رسیده‌اند و حال آن که در میان ما کسانی چنان روزگار می‌گذرانند که گویی پروایی از هیچ چیز در جهان ندارند. به نظر می‌رسد که ما از عواقب درازمدتِ رخوتِ اخلاقیِ خود غافل و بی‌خبریم. اگر هنوز هم لبخند شیداگونه‌ی دکتر استرنج‌لاو را به یاد داشته باشیم، آن خاطره تنها انگیزه‌ای است که برای اقلیت مرفه‌ی پناهگاه‌های مجللی فراهم سازیم تا بتوانند مرگ بقیه‌ی مردم را بر صفحه‌ی نمایش خود ببینند.

\*\*\*\*\*

اگر اراده‌ی ایجاد صلح در جهان را از دست داده باشیم، در آن صورت خود از جمله قربانیان و تلفات جنگ بوده‌ایم. این وضع بدین علت پیش نیامده که دیگر نمی‌توانیم حتی در امریکای شمالی یا اروپا نیز بی‌دغدغه و بدون واهمه از گلوله‌ی تیراندازی یا ترس از درو شدن با لطفِ کامیونِ فردِ دیوانه‌ای از روی پلی رد بشویم یا در پیاده‌روی قدم بزنیم. بلکه به این علت است که نتوانسته‌ایم زبان معقول و معتبری برای سخن گفتن از صلح در زمانه‌ی خود بیابیم. آینده‌ی فرزندان ما و فرزندان آنها در معرض خطر است به این سبب که تعریفی که از صلح می‌کنیم با روزگار ما نسبتی ندارد. واژگانِ صلح‌باوری (pacifism) که پس از جنگ جهانی اول متداول شد، و زبانی که معترضان به جنگ و مخالفان آن در خلال جنگ دوم و پس از آن به کار می‌بردند، وزن و نیروی لازم را برای ایستادگی در برابر فلج عزم و اراده ندارد و نمی‌تواند در مقابل سلب مسئولیتی که احتمالاً به جنگ جهانی سوم می‌انجامد، مقاومت کند.

صلح را نمی‌توان امری منفعل انگاشت؛ نمی‌توان آن را حقی خداداد یا حتی یکی از حقوق انسانی محسوب داشت. این نکته را می‌دانیم چون زیانش را دیده و برایش هزینه داده‌ایم، به‌ویژه پس از آن که شاهد بوده‌ایم که صلح چه آسان تباه و نابود می‌شود. نمی‌توان آن را ارج نگذاشت یا همواره مفروض و مسلم پنداشت. نباید آن را مقدر و مختص اقلیت مرفه دانست، بلکه باید پیوسته و بی‌وقفه، نسل به نسل، برای حصول کوشید و عرق ریخت. صلح امر ایستایی نیست که یک بار و برای همیشه به دست آید، بلکه فرایندی است که با زحمت و سختی، با تلاش و انضباط و فعالیت روزانه به ظهور می‌رسد. برقراری صلح، مانند کاربرد مسئولانه‌ی زبان، مستلزم آزمون و خطا و همت پیگیرانه و فعالیت پی‌درپی است. همان‌گونه که نشر اکاذیب، و افزایش و رواج تبلیغات و شعارهای حاکی از هواداری متعصبانه به مصیبت جنگ می‌انجامد، سود و منافع صلح و آشتی هم متکی و مشروط به مسئولیت‌پذیری است.

در زمان حاضر برقراری صلح مستلزم زبان و واژگان جدیدی است که در مقابل سیر به سوی جنگ به جد و جهد ایستادگی کند. برقراری صلح ایجاب می‌کند که بر سرگفته‌های خود بایستیم؛ که بین حقیقت و انکار، بین آنچه واقعیت دارد و آنچه کاذب است، تفاوت بگذاریم. صلح مستلزم این است که آگاهانه در کاربرد زبان حق آن را به جا آوریم، و در جامعه‌ی مدنی نیز حق عدالت را ادا کنیم تا بشود با هر کلامی که بر زبان می‌رانیم، با هر اقدامی که صورت می‌دهیم، در برابر منگی بایستیم، از پس رخوت برآییم و به مصاف روزمرگی و ابتدال شر برویم. صد سال پیش عبدالبهاء ما را، هر که باشیم و هر کجا که باشیم، با این کلمات فراخواند که هر روز «صلح‌افروز» باشیم:

... یتیمان را پدر مهربان گردید و بیچارگان را ملجأ و پناه شوید. فقیران را کنز غنا گردید و مریضان را درمان و شفا. مُعین هر مظلومی باشید و مُجیر هر محروم. در فکر آن باشید که خدمت به هر نفسی از نوع بشر نمایید و به اعراض و انکار و استکبار و ظلم و عدوان اهمیت ندهید و اعتنا نکنید؛ بالعکس معامله نمایید و به حقیقت مهربان باشید نه به ظاهر و صورت... محبت نور است؛ در هر خانه بتابد، و عداوت ظلمت است؛ در هر کاشانه لانه نماید.

برگردان: نعیم نبیل‌اکبر

این نوشته برگردان مقاله‌ای است از بهیه نخجوانی با عنوان Paralysis of Will که به درخواست آسو نگاشته شده است.